



طالع از معرفت

شرح عرفانی هفتاد غزل از شمس مغربی وحید عمرانی



بسم الله الرحمن الرحيم

طلوع از مغرب

شرح عرفانی هفتاد غزل از شمس مغربی

وحید عمرانی



طلوع از مغرب شرح عرفانی هفتاد غزل از شمس مغربی

وحید عمرانی

چاپ اول ه. بهار ۱۳۹۹ ع. ۱۰۰۰ نسخه الف

طرح جلد: سعید سلیمی ه. صفحه‌آرایی: امین شجاعی ه.
امور چاپ: محمدامین رضاپور ه. چاپ و صحافی: مبین ه.

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
میدان استقلال، ضلع جنوب شرقی، پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱-۲

صندوق پستی: ۴۱۹۱-۱۱۳۶۵

Amirkabir.net



این کتاب تقدیم می شود به غلامرضا عمرانی و حبیبه فرخیان؛
پدر و مادر

فهرست

۹.....	مقدمه.....
۱۰.....	فرضیه‌ها.....
۱۱.....	اهداف تحقیق.....
۱۱.....	پیشینه تحقیق.....
۱۱.....	روش تحقیق.....
۱۲.....	شمس مغربی کیست؟.....
۱۲.....	نام، نسب، تخلص، دیار، تولد، وفات و مدفن.....
۱۳.....	سلسله طریقتی.....
۱۴.....	ابتدای حال و چگونگی ورود به وادی سلوک.....
۱۴.....	مغربی از زبان بزرگان و تذکره‌نویسان.....
۱۵.....	تعدد نام مغربی.....
۱۵.....	معاصران مغربی.....
۱۶.....	پیر و استاد.....
۱۷.....	سلسله مشایخ و دریافت خرقة.....
۱۸.....	مریدان و شاگردان.....
۲۰.....	کرامات و چگونگی وفات.....
۲۲.....	ماده تاریخ وفات.....
۲۳.....	آثار و نوشته‌ها.....
۲۴.....	نظریات درباره اشعار مغربی.....
۲۶.....	خصوصیات و ویژگی‌های شعری.....
۲۷.....	نتیجه‌گیری.....
۲۹.....	شرح غزلیات.....
۴۰۹.....	منابع.....

مقدمه

موضوع کتاب حاضر شرح عرفانی هفتاد غزل از ملامحمد شیرین مشهور به شمس مغربی؛ عارف و شاعر قرن هشتم و نهم در تبریز می‌باشد. عارفی که تمامی سخن و نظریات او برپایه نظریه وحدت وجود ابن عربی پایه‌ریزی شده است و این مطلب در تمامی اشعار او نیز به‌وضوح مشهود است. هم‌اکنون چنین تحقیقی در جامعه ادبی و مجامع مرتبط با عرفان و الاهیات، ضروری به نظر رسیده و مورد نیاز می‌باشد؛ پهنه آسمان فرهنگ و ادب فارسی مملو و آکنده از ستارگان ریز و درشتی است که با پیشینه پرمغز تاریخی، علمی، مذهبی، سیاسی و ... که به همراه داشته‌اند، تا مدار چرخ پابرجاست، فرهنگ و تمدن بشری را نورافشانی می‌کنند. از این رو با توجه به کثرت تعداد شاعران و عارفان در تاریخ ادبیات ایران، گاه برخی از آنان که از مقام و جایگاه کوچکی نیز برخوردار نیستند، مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار می‌گیرند که اگر آثار این دسته از شاعران نیز مورد تحقیق و بررسی مدققانه و ژرف‌نگرانه‌تری قرار گیرد، چه بسا از لابه‌لای معانی و قعر بحر آن، مفاهیم، آموزه‌ها و لطایف گران‌قدری استخراج گردد که بسیار در جای خود قابل بحث و توجه بوده و چراغ راه محققان و روندگان راه حقیقت قرار گیرد. این فراموش‌شدگان و یا شاید بتوان گفت جاماندگان (البته از نظر ما، زیرا آنان جایگاه والای معنوی خود را داشته و دارند) در پهنه ادبیات ما کم نیستند و می‌توان گفت که شمس مغربی یکی از این افراد به‌شمار می‌رود که با توجه به مقام ادبی، مذهبی، عرفانی، علمی و جایگاهی که مابین مردم زمانه و جامعه خود داشته است، اندکی از وادی شناخت و توجه به دور مانده است.

در کتابی که پیش رو دارید سعی بر این شده است که با مراجعه به فرهنگ‌ها و امهات کتب عرفانی و همین‌طور در برخی موارد استنباطات شخصی نویسنده، هفتاد غزل از ملامحمد شیرین معروف به شمس مغربی؛ عارف و شاعر قرن هشتم و نهم، شرح و تفسیر عرفانی گردد. مغربی یکی از عرفا و صوفیه باتمکین در تاریخ تصوف و عرفان و همچنین ادبیات ایران زمین به‌شمار

می‌رود. فردی که هم در زمانه خود و هم در دوران بعد، در بین مردم و بزرگان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و همواره به بزرگی از او یاد شده است. جایگاه عرفانی شمس مغربی، نویسنده را بر آن داشت که شعر او را بیشتر از همین منظر عرفانی بنگرد و با برجسته‌سازی این خصیصه در شعر ایشان به شرح عرفانی غزلیات بپردازد.

موضوعی که نگارنده برای این کتاب انتخاب نموده می‌تواند از دو منظر مورد بررسی قرار گیرد؛ یکی در بستر زبان و ادب فارسی که همانا رشته تخصصی و ویژه‌ای است که این متن در راستای اهداف آن به نگارش درآمده و دیگری در زمینه عرفان و مباحث ماوراءالطبیعه که با ادبیات فارسی عجین و آمیخته بوده و اگر اطلاع و شناخت درستی نسبت به آن نداشته باشیم، قادر به درک کامل مفاهیم و مباحث ادبیات فارسی نخواهیم بود. مقدمه کتاب حاضر درباره شمس مغربی در سال ۱۳۸۹ شمسی در کسوت مقاله‌ای با عنوان «طلوع از مغرب» در اولین دوره از جشنواره ملی جوان ایرانی که به منظور کشف استعدادهای علمی جوان کشور توسط سازمان ملی جوانان برگزار می‌گردید شرکت داده شد و از بین صدها مقاله، موفق به کسب مقام نخست و عنوان جوان اول پژوهش ادبیات ایران برای نویسنده گردید. مقاله مذکور در مجله تخصصی رشد زبان و ادب فارسی شماره ۱۰۲ به چاپ رسیده است. کتاب حاضر توسط نهاد حمایت از آثار ارزشمند ملی تحت نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌عنوان یکی از آثار ارزشمند مکتوب کشور در زمینه ادبیات و عرفان شناخته شده و هم‌اکنون با حذف و اضافاتی به همراه متن کامل کتاب به‌صورت منقح به محضر علاقه‌مندان ادبیات فارسی و عرفان ایران زمین عرضه می‌گردد. امید است که مقبول درگاه احدیت، اولیا و ابرار الهی و همچنین محققان و جویندگان علوم ظاهری و باطنی قرار گیرد.

فرضیه‌ها

فرضیه‌هایی که در این تحقیق مطرح شده و مورد بررسی قرار می‌گیرند، بیشتر مربوط به شعر شمس مغربی است. اینکه اصلاً اشعار او تا چه حد مورد اعتنا هستند و در مقایسه با سایر شعرای ادب فارسی از چه درجه‌ای برخوردارند. نفوذ تصوف و عرفان در شعر و ادب ایران در قرن هشتم و نهم، ظرفیت‌های عرفانی شعر مغربی، لزوم پرداختن به شعر وی، سبک و ویژگی‌های شعری، بسامد اصطلاحات تصوف و عرفان در شعر او و کسب آگاهی بر غور افکار شاعر براساس اشعار وی از دیگر فرضیه‌های مطروحه در کتاب می‌باشند.

اهداف تحقیق

۱. ایجاد فتح بابی برای تحقیق و بررسی‌های بیشتر درباره شعر و زندگی شمس مغربی؛ عارف و شاعر تبریزی قرن هشتم و نهم.
۲. شرح و تفسیر غزل‌هایی از این شاعر با نگاه و صبغه عرفانی و با تحقیق در حوزه اصطلاحات تصوف و عرفان و کتب علمی مربوط به مرام‌ها و آداب تصوف در ایران.
۳. آشنایی بیشتر با یکی از شاعران و عارفان ایران زمین که تاکنون علی‌رغم جایگاهی که در زمینه‌های ادب و عرفان دارد، کمتر مورد توجه قرار گرفته و بر آثارش تأمل اندکی صورت گرفته است. شاعر و عارفی که تمامی غزل‌هایش در موضوع وحدت وجود که توسط ابن عربی شرح و بسط یافت، سروده گردیده و به اشاعه اندیشه او کمک شایانی کرده است.
۴. با توجه به نکته «مشت نمونه خروار» با شرح و بررسی اشعاری از مغربی، میزان تأثیر و نفوذ تصوف و عرفان در قرن هشتم و نهم در شعر و ادب فارسی به دست آید.

پیشینه تحقیق

پیش از این در مورد برخی متون منظوم تصوف به دلیل اهمیتی که داشته و اقبالی که با آن مواجهند نظیر مثنوی معنوی مولانا و یا گلشن‌راز شیخ محمود شبستری و یا شرح‌هایی که بر غزلیات حافظ انجام گرفته شرح و تفسیر عرفانی انجام گردیده است؛ اما براساس تحقیقات و جستجوهای که توسط نویسنده در مخازن کتابخانه‌ها و همچنین در فهرست کتب ثبت شده در کتابخانه ملی ایران به عمل آمد، در زمینه شرح اشعار شمس مغربی که از جمله عارفان قرن هشتم و نهم قمری در تبریز است، تاکنون فعالیتی در کشور انجام نگرفته است و نگارنده برای اولین بار در کشور، اقدام به چنین تحقیقی می‌نماید؛ بنابراین این موضوع کاملاً تازه بوده و مبحثی نو به شمار می‌رود.

روش تحقیق

ابتدا بر روی منابع مربوط به اصطلاحات تصوف و عرفان و همچنین کتب مربوط به تاریخ تصوف و کلاً کتاب‌های اصلی و مرجع با موضوع عرفان مطالعه به عمل آمد. سپس مطالبی که مربوط به اصطلاحات تصوف و عرفان می‌باشد، فیش‌برداری گردید. در مرحله بعدی این اطلاعات با اشعار شمس مغربی تطبیق داده شد و با استفاده از آن اشعار مورد تفسیر قرار گرفت. برای شرح هر بیت، ابتدا لغات و اصطلاحات دشوار و عرفانی که دارای بار نمادین و مفاهیم

خاص در عرفان هستند با استفاده از فرهنگ‌های مختلف و معتبر لغات و اصطلاحات عرفانی شرح گردیده و توضیح داده شده، سپس با توجه به مفاهیم لغات، کل بیت مورد بررسی و شرح عرفانی قرار گرفته است. سعی بر این شده تا از استنباطها و دریافت‌های نگارنده نیز در حد خود در متن استفاده به عمل آید. همچنین به سایر شرح‌های عرفانی که از دیگر متون منظوم عرفانی ایران نظیر مثنوی معنوی مولانا و یا گلشن راز شیخ محمود شبستری و یا شرح‌هایی که از غزلیات حافظ انجام گردیده، مراجعه شده و برای هرچه پربارتر شدن این شرح از آن‌ها استفاده به عمل آمده است. نگارنده اکثر منابع معتبر در زمینه اصطلاحات تصوف و عرفان و مقاله‌های مربوطه را دیده و با تحقیق و تفحص در مفاهیم متون عرفانی در حد توان خود، سعی بر شرح عرفانی این غزل‌ها نموده است.

شمس مغربی کیست؟

در این مقدمه به منظور آشنایی بیشتر با شمس مغربی و اطلاع از دوره تاریخی حیات، افکار، اشعار، آثار و نظریات وی مطالبی نگاشته و مسائلی به شرح زیر مطرح می‌گردد:

نام، نسب، تخلص، دیار، تولد، وفات و مدفن

نام او ابو عبدالله شمس‌الدین محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف البزازینی، مشهور به مغربی و ملقب به ملا محمد شیرین است. به شهادت اکثر منابع، مراجع و تذکره‌های موجود، وی در قریهٔ امند یا انبند از قراء و بلوک رودقات تبریز متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته است. برخی نام دیار او را انبندات، ابندات، انید و امند نیز ضبط کرده‌اند. چنین شهره است که چون بیشتر در دیار مغرب - که در قدیم به منطقهٔ گسترده‌ای از شمال آفریقا اطلاق می‌شد - به سر می‌برد، لذا تخلص مغربی اختیار کرد.^۱ همچنین گویند چون در دیار مغرب از دست یکی از مشایخ که نسبت وی به شیخ محی‌الدین عربی می‌رسد خرقه پوشیده به مغربی معروف گردیده است.^۲ در بعضی از غزلیات نیز «شمس مغربی» تخلص کرده است:

مغربی را یار، شمس مغربی خواند به نام گرچه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست

اکثر تذکره‌نویسان از جمله جامی وفات وی را در سال ۸۰۹ق. می‌دانند (جامی، هدایت، خواند میر، خیام‌پور و ...). در برخی از مآخذ نیز فوت او را سال‌های ۸۰۷، ۸۰۸ و ۸۱۹ق. نوشته‌اند که

۱. دولت‌آبادی، ۱۳۵۰، ص ۱۰۳۷.

۲. معصوم شیرازی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۲۲۳.

صحیح به نظر نمی‌رسد و قول جامی معتبرتر به نظر می‌آید. در مورد سن ایشان در هنگام وفات اختلاف است؛ برخی مانند عزیز دولت‌آبادی در سخنوران آذربایجان وفات او را در سن ۵۰ سالگی و برخی دیگر از جمله محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان و همچنین جامی در *نفحات الانس* فوت وی را در سن ۶۰ سالگی ذکر کرده‌اند. در مورد مولد و مدفن مغربی نیز این اختلاف وجود دارد. اکثراً گویند وی در تبریز و در زمان شاه‌رخ‌بن تیمور گورکان وفات یافته و در همان شهر در گورستان سرخاب، حظیره بابا مزید مدفون شده است. برخی دیگر نیز معتقد هستند که مولدش در نایین و مدفنش در اصطهبانات فارس است. رضا قلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین در این خصوص گوید: همانا چون شیخ مغربی نام متعدد بوده‌اند، مردم اشتباه نموده‌اند. غالباً در باب تعیین مضجع آن جناب قول اول (تبریز) مقرون به صواب باشد. غرض شیخی مجرد و عارفی موحد است.^۱ هم‌اکنون به‌خاطر زلزله شدیدی که در حدود دویست سال پیش در تبریز رخ داده اثری از مزار وی در گورستان سرخاب باقی نیست، چنان‌که قریب به اتفاق تکابا و مزارات سرخاب در اثر آن زلزله نابود و محو شده است و در حال حاضر لوح یادبودی در محل مقبره الشعراي تبریز نصب گردیده و نام عارفان و شاعران برجسته‌ای که در آن مزار دفن بوده‌اند، از جمله شمس مغربی در آن درج گردیده است.

سلسله طریقتی

با توجه به آثار، تألیفات، اشعار و سخنان شمس مغربی و مطالبی نیز که در مورد وی در منابع متعدد موجود است، شکی نیست که وی وارد در سلسله صوفیه و از مشایخ طریقت بوده است. لطفعلی بیگ آذر نیز در آتشکده آذر بی‌پرده و روشن این مطلب را بیان می‌نماید.^۲ تبریز که به شهر هفتاد بابا معروف بود، از نیمه اول قرن پنجم شهرت خاص داشت. قدیمی‌ترین عارف خراسانی که در نیمه دوم قرن سوم به تبریز رفت و در آنجا مقیم شد، شیخ ابواسحق جوینانی از معاصران بایزید بسطامی بود. نماینده مشایخ برای نظارت در کار بازسازی شهر تبریز به سال ۴۲۳ق. پیری بود به نام خلیل صوفیانی، وجود یک آبادی به نام «صوفیان» و رودخانه‌ای به نام «صوفی» نشانگر سابقه و قدمت تمرکز صوفیان در نواحی تبریز است. در میان اولیایی که گورشان در تبریز است با اسامی بسیاری که مقرون به القاب پیر و القابی دیگر مانند «دادا» و «دده» است مواجه می‌شویم. تبریز در قرون ششم، هفتم و هشتم مطاف ارواح قدسی و مهبط

۱. هدایت، ۱۳۴۴، ص ۲۱۳.

۲. بیگدلی شاملو، ۱۳۳۶، ص ۱۴۳.

الهامات غیبی بود. شهری که به قول مولانا، فر فردوسی داشت و ششعنه عرشی و بلدة الموحدين نامیده می‌شد.^۱ شمس مغربی در چنین محیطی به دنیا آمد، بالیده شد، سفرهای کرد، بزرگانی را دید، به دیار خود بازگشت و بعدها خود در زمره یکی از مشایخ طریقت به‌شمار آمد. وی ابتدا به آموختن علوم ظاهری و معمول زمان خود پرداخت و پس از آن وارد به وادی طریقت گردیده و با استفاده از محضر اساتید بزرگ عرفان و مشایخ طریقت وقت، مراحل سلوک و آگاهی را یکی پس از دیگری پشت‌سر گذاشت.

ابتدای حال و چگونگی ورود به وادی سلوک

در ابتدای حال شمس مغربی چنین آورده‌اند که: ابتدای حال و باعث جذبۀ آن خیر مأل آن بوده که در وقت و زمانی و حین و اوانی که در تبریز به طلب علم مشغول بوده و استفاده علوم دینی می‌کرده روزی به طریق سیر بیرون آمده، گذرش به میدان افتاده که شخصی این بیت را می‌خوانده:

چنین معشوقه‌ای در شهر وانگه دیدنش ممکن هر آنک از پای بنشیند به غایت بی‌بصر باشد
کمند بی‌بند «جذبۀ من جذبات الحق» بر گردن جانش افتاده، حال بر او متغیر شده، درد طلب
دام‌گیرش گشته، سر در عالم نهاده و به خدمت بسیاری از اکابر رسیده و نسبت و رابطه درست داشته^۲

مغربی از زبان بزرگان و تذکره‌نویسان

در اکثر منابع و تذکرها او را جزو علمای بزرگ و عرفای نامی به‌شمار می‌آورند. مولوی محمد مظفر حسین صبا در تذکره روز روشن می‌نویسد: محمد شیرین قدوة علمای عظام و زبدة عرفای عالی‌مقام است. رضا قلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین او را شیخی مجرد و عارفی موحد می‌داند. میرزا محمدعلی مدرس در ریحانة الادب گوید: وی از فحول موحدين و مشاهیر عرفا و صوفیه و شعرای باتمکین قرن نهم هجری می‌باشد که در معارف به حد کمال بوده و سری پرشور و دلی پر نور داشته است. حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان وی را قدوة العارفین و زبدة الواصلین نامیده و گوید صیت فضایل و کمالات صوری و معنوی حضرت مولوی مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته و به علوم ظاهری و باطنی مسلط بوده، مصنفات شریف و اشعار لطیف وی حرز جان و تمویذ روان عارفان جان است. همچنین صاحب لطائف الطوائف؛ مولانا فخرالدین علی صفی او را از عرفای شعرا می‌داند.

۱. میرعابدینی، ۱۳۸۱، ص ۱۰.

۲. کربلایی، ۱۳۴۴، ص ۶۶ - ۶۷.

تعدد نام مغربی

باید این مطلب را خاطرنشان کرد که مغربی نام در بین بزرگان تصوف متعدد بوده و نباید شمس مغربی را با دیگران اشتباه گرفت. محمد معصوم شیرازی که خود از مشایخ صوفیه در دوران قاجار و شخصیتی عالم و دانشمند بوده است در اثر عظیم خود؛ کتاب *طرائق الحقایق* که حاصل عمر او می‌باشد گوید: و باید دانست که مولانا محمد مغربی غیر از ابو عبدالله مغربی است که صد ساله در ۲۷۹ و غیر از ابوالحسن الاقطع مغربی است که در ۳۴۳ و ابو عثمان مغربی است که در ۳۷۳ و ابومدین مغربی است که در ۵۹۰ و عبدالرحیم مغربی است که در ۵۹۲ و ابوالحسن مغربی است که در ۶۵۴ و ابومحمد مرجانی مغربی است که در ۶۹۹ و شیخ اسحاق مغربی است که در ۷۷۶ مرحوم شده و هریک از آن‌ها نیز از معاریف فرقه صوفیه می‌باشند.^۱ چه بسا مغربی نام بیش از این در بین سلاسل صوفیه وجود داشته اما بزرگان و مشایخ برجسته‌ای که به این نام مشهور بوده‌اند مطمحن نظر قرار گرفته‌اند. برای نمونه در این بین ابومدین غوث تلمسانی یا همان ابومدین مغربی که محمد معصوم در این زمینه از وی نام می‌برد، خود یکی از بزرگ‌ترین مشایخ صوفیه در زمان ابن عربی بوده و ابن عربی بیش از حد وی را می‌ستوده و تکریم می‌کرده است تا حدی که او را از جمله «رجال الغیب» می‌داند. این پیر طریقت چندان بزرگ و مشهور بوده که حتی چندی از اساتید و مشایخ ابن عربی از جمله شاگردان، مریدان و مصاحبان او بوده‌اند. در کتاب *الفتوحات مکیه* از ابن عربی شاید بیش از هر شیخی از ابومدین مغربی یاد شده و شأن والای او مورد ستایش واقع شده است.^۲

معاصران مغربی

در بین هم‌عصران شمس مغربی و در ارتباط با او بیش از همه خواجه کمال خجندی مورد توجه و اشاره قرار گرفته است. درباره ارتباط این دو در *لطایف الطوایف* آمده است: میرزامیرانشاه فرزند امیر تیمور گورکان چون به حکومت تبریز رفت به ملازمت مولانا محمد شیرین مغربی رسید که از عرفای شعراست و آنجا مرید شد و هر هفته یک‌بار به خانه وی می‌رفت و بعد از چند وقت که به صحبت خواجه کمال خجندی رسید و لطافت صحبت او بدید، از مریدی مولانا محمد خود را باز چید و به ملازمت خواجه کمال پیچید و هر هفته دو بار به خدمت خواجه می‌رفت و مولانا محمد از آن صورت به غایت برنجید و داب خواجه آن بود که هر صباح سفره می‌نهاد و

۱. معصوم شیرازی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. محمدی، ۱۳۸۶، ۴۹.

تمام اکابر و اعیان تبریز به سر سفره او حاضر می‌شدند و هر روز خواجه را از آن جهت خرج کلی می‌افتاد. روزی میرزامیرانشاه کمری زرین، مرصع به جواهر قیمتی به طریق نذر گویان پیش خواجه فرستاد که این را خرج سفره کنید. خواجه بفرمود تا آن را بفروختند و بهای آن را که زر بسیار بود، بالتمام خرج یک سفره کردند و تمام خواص و عوام تبریز را بر سر آن سفره حاضر گردانیدند و هیچ‌کس نماند که نیامد، الا مولانا محمد شیرین و اتباع او که از آن سفره تخلف فرمودند. در آن مجلس، میرزامیرانشاه از بزرگی پرسید که جهت چیست که مولانا محمد نیامده‌اند؟ گفت غالباً دردمندی دارند، میرزا از خواجه پرسید که چه دردی دارد؟ خواجه گفت درد کمر.^۱ تا حدی به نظر می‌رسد که نتوان به صحت این جریان و یا دست‌کم بعضی از این مطلب اعتماد تام نمود زیرا در بین ارباب کشف و شهود و عرفان و وارستگان از مسائل و تعلقات دنیوی چنین کدورتی بعید به نظر می‌رسد، به‌خصوص اینکه شمس مغربی دارای مشرب اهل وحدت و معتقد شدید به نظریه وحدت وجود بوده تا حدی که در تمامی اشعارش این مضمون را به تکرار آورده و کلاً ایدئولوژی او بر این پایه بنیان‌گذاری شده است. ادوارد براون نیز این شبهه را برای دو تن از اهل صفا بعید می‌داند.^۲

حکایت دیگری که از ارتباط شمس مغربی و خواجه کمال خجندی وجود دارد این چنین است که خجندی شعری سروده بوده است به این مطلع:

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و عشوه این الوداع ای زهد و تقوا الفراق ای عقل و دین
چون به مولانا (مغربی) رسیده است، گفته که: شیخ بسیار بزرگ است، چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد؟ شیخ (کمال خجندی) آن را شنیده است، از وی استدعای صحبت کرده و خود به طبع غذا قیام نموده، و مولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده. در آن اثنا شیخ مطلع را خوانده است و فرموده است که: چشم عین است، پس می‌شاید که به لسان اشارت از عین قدیم که ذات است به آن تعبیر کنند، و ابرو حاجب است، پس می‌تواند بود که آن را اشارت به صفات که حجاب ذات است دارند. خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده.^۳

پیر و استاد

در مورد پیر و مراد شمس مغربی، جامی در *نفحات الانس* اشاره دارد که وی مرید شیخ

۱. فخرالدین علی صفی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲. براون، ۱۳۳۹، ص ۴۶۰.

۳. جامی، ۱۳۸۶، ص ۶۱۰ - ۶۱۱.

اسماعیل سیسی است که او نیز از مریدان شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی بوده است. در مورد سلوک مغربی در نزد شیخ اسماعیل نیز مطلبی آورده است که نشان دهنده ذوق، نشئه عرفانی، کشف و شهود مغربی و برجستگی و پیشتازی او در خانقاه شیخ اسماعیل سیسی است. گوید: وقتی شیخ اسماعیل سیسی (رحمه الله)، درویشان را در اربعین می‌نشاند، خدمت مولانا (شمس مغربی) را نیز طلب داشته است. مولانا این غزل گفته است و به عرض رسانیده:

ما مهر تو دیدم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
در خلوت تاریک ریاضات کشیدیم در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
دیدیم که این‌ها همه خواب است و خیال است مردانه از این خواب و خیالات گذشتیم
با ما سخن از کشف و کرامات چه گویی چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
ای شیخ اگر جمله کمالات تو این است خوش باش کزین جمله کمالات گذشتیم
این‌ها به حقیقت همه آفات طریقتند ما در طلب از جمله آفات گذشتیم
ما از پی نوری که بود مشرق انوار از مغربی و کوکب و مشکات گذشتیم

چون شیخ این غزل را شنید، وقت وی خوش شد و استحسان نمود.^۱

سلسله مشایخ و دریافت خرقة

در مورد سلسله مشایخ و دریافت خرقة شمس مغربی چنین آورده‌اند: «سلسله توبه و تلقین و خرقة و انابت و ارادت حضرت ایشان از خط شریف حضرت مخدومی - ادام الله - بدین نهج منقول است:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين. و بعد فقد اخذ المرشد الكامل المكمل العارف المحقق محمد بن عزالدین بن عادل بن يوسف التبریزی المعروف به شیرین - ادام الله برکته العلم و التلقين - من الشيخ بهاء الدين الهمداني، و هو من الشيخ قطب الدين بن الضياء همداني، و هو من ابيه الشيخ ضياء الدين، و هو من عزالدین الطاوسي، و هو من الشيخ سعد الدين الحموی الجوينی، و هو من الشيخ نجم الدين احمد کبری، و هو من الشيخ عمار یاسر بدلیسی، و هو من الشيخ ابی بکر النساج (الطوسی)، و هو من الشيخ ابی عثمان المغربي، و هو من الشيخ ابی علی الکاتب، و هو من الشيخ ابی علی رودباری، و هو من سيد الطائفة الشيخ جنید بغدادی، و هو من سری السقطی، و هو من الشيخ معروف الکرخی، و هو من الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، و هو عن ابيه موسى الكاظم، و هو عن ابيه جعفر الصادق،

و هو عن ابيه محمد الباقر، و هو عن ابيه على زين العابدين، و هو عن ابيه حسين الشهيد، و هو عن ابيه على بن ابيطالب، و هو عن رسول الله محمد بن عبدالله صلى الله عليه و على آله و اصحابه و على من تبعهم الى يوم الدين»^۱

حافظ حسين كربلائی به غير از ذکر اين سلسله، از طرف محی‌الدين عربی و سعدالدين حمويه و شيخ اسماعيل سيسی و عبدالمؤمن السراوی نیز برای مغربی سلسله خرقه قائل می‌گردد بدین ترتیب:

«و کذاک أخذ قطب‌الدين من روحانيه ابي الاولياء الشيخ الاکبر محی‌الدين عربی، و هو من ابي العباس، و ايضاً من ابي الحسن علی بن عبد بن جامع، و هو من الخضر، علی نبينا و عليه السلام. و کذاک أخذ الشيخ محمد المعروف به شیرين من الشيخ سعدالدين، و هو من ابيه محمود الزعفرانی، و هو من علی بن ابي بکر السيواسی، و هو من الشيخ صدرالدين القونیوی، و هو من الشيخ محی‌الدين عربی، و ايضاً من الشيخ اوحدالدين الکرمانی، و هو من الشيخ رکن‌الدين سجاسی، و هو من الشيخ قطب‌الدين احمد الابهري، و هو من ابي النجيب السهروردي. و کذاک أخذ الشيخ المذكور من الشيخ اسمعيل السيسی، و هو من الشيخ برهان‌الدين الساغرجی، و هو من الشيخ علاء الدوله سمناي، و هما من الشيخ نورالدين عبدالرحمن الاسفرايني المشهور به بغدادی، و هو من الشيخ جمال‌الدين احمد الجورفانی، و هو من الشيخ رضی‌الدين علی اللالا، و هو من الشيخ مجدالدين شرف البغدادی، و هو من الشيخ نجم‌الدين احمد الکبری. و کذاک أخذ الشيخ المذكور من عبدالمؤمن السراوی، و هو من عزالدين الطاهر السراوی، و هو من ابي النجيب عبدالقاهر السهروردي رضوان الله عليهم اجمعين»^۲

مريدان و شاگردان

شمس مغربی شاگردان و مريدان بسياری را پرورش داده که برخی از آنان از مشايخ شاخص طريقت، بعد از وی به‌شمار می‌روند. از اين بين یکی شيخ عبدالله شطاری مؤسس طريقه شطاريان و مؤلف رساله «اشتغال شطاريه» است که از جمله خلفا و جانشين اين مرد بزرگ بوده و از دست وی خرقه پوشيده و شطاری لقب يافته و از طرف او برای ارشاد مردم به هندوستان رفته و در سال ۸۳۲ق. در آنجا وفات يافته است.^۳ از ديگر مريدان و شاگردان مغربی، خواجه عبدالرحيم خلوتی و پدر وی شمس‌الدين محمد اقطابی مشرقی تبریزی است که هر دو از بزرگان، فاضلان

۱. كربلائی، ۱۳۴۴، ص ۶۸

۲. همان، ص ۶۸ - ۶۹

۳. تربيت، ۱۳۷۸، ص ۵۰۵

و برگزیدگان وقت بوده‌اند. عبدالرحیم خلوتی در اوایل مرید شمس مغربی بوده و در آخر به خدمت جمعی دیگر از مشایخ و اکابر از جمله سلطان خواجه علی صفوی و شیخ‌زین‌الدین خوافی رسیده، شاعر نیز بوده، مشرقی تخلص می‌کرده و دیوان اشعاری نیز دارد.^۱

یکی دیگر از مریدان مغربی که رد کوتاهی از او در منابع قدیم یافت می‌شود، فردی به نام «مولانا عوض شاه» است که به خدمت مغربی رسیده بوده و از جمله خاصان مجلس او به‌شمار می‌رفته است. در کتاب *روضات الجنان* درباره‌ی وی چنین آمده است: حضرت مخدومی ادام الله برکاته (پدر مؤلف؛ امیر سیداحمد الحسینی که بسیاری از مطالب کتاب از قول او نقل شده است) فرمودند: حضرت مخدوم (قدس سره) می‌فرمودند که چون به تبریز آمدم تفحص احوال عزیزانی می‌کردیم که به خدمت اعزه روزگار و اکابر ابرار رسیده باشند، از مولانا عوض شاه (نامی) خبر دادند که در کوچه باغ نویر مرد عزیزی است و به خدمت بسی عزیزان رسیده و دریوزه خاطر نموده و فیض گرفته، درنگ نمانوده به خدمتش شتافتیم. چون خدمت وی را دریافتیم مردی بود آثار فیض عزیزان از جبین میبش تابان در کمال پاکیزگی و صفا و زیور صدق و وفا آراسته و محل وثوق و اعتماد. به خدمت حضرت مولانا محمد مغربی رسیده و از جمله مخصوصان آن حضرت بوده، از سیرت و سریرت مولانا حکایات عجیبه و روایات غریبه بیان می‌کرد. از آن جمله فرمود که روزی از روزها به خدمت حضرت مولانا آمدم.

فرمودند که ای فلان امروز با تو سیری می‌کنیم، بندگی به جای آورده گفتیم: امر لازم الاتباع شما را به جان و جان منت دارم و سر بندگی بر آستان ملائک پاسبان و قبله راستانت نهاده هرچه گوئید و فرمائید فرمان بردارم. از منزل برخاسته سیرکنان به میدان آمدند گرد هنگامه‌ها می‌گشتند و نظر به میدان کرده از هر معرکه به نوعی که شأن مظهریت آن بود فیض گرفته و ملتذ گشته می‌گذشتند تا رسیدند به معرکه حقه‌بازی، ساعتی آنجا به توجه عام توقف نمودند. شخصی حقه‌بازی می‌کرد و شخصی دیگر دستیاری او می‌نمود. بعد از آن از کنار آن معرکه دورتر شدند و به فقیر گفتند که عوض شاه، آن شخص که دستیاری این حقه‌باز می‌کرد از اقطابست وی را خوب بشناس، تنکه چند بیرون آوردند و به من دادند و فرمودند که اینجا توقف کن، چون معرکه از هم می‌پاشد ملاحظه آن شخص کن که به کجا می‌رود از پی او برو و هرجا که توقف کند این جزوی زر را به خدمتش بگذران و سلام این نیازمند مخلص را به وی برسان و بگوی فلانی شما را دعا می‌رساند و دریوزه خاطر می‌نماید و این جزوی را به طریق نذر به خدمت فرستاده. قبول این معنی کرده به فرموده عمل نمودم. چون معرکه به اتمام رسید و مردم متفرق

گشتند ملاحظه کردم و دیدم که استاد حقه‌باز پولی چند به این شخص دستیار داد به مزد دستپاری او، او نیز گرفته تواضع نمود و از میدان بیرون آمد و به جانب عمارت خواجه علی‌شاه متوجه گردید در رفتن تا آن موضع هر پولی که داشت به فقرا بخش کرد و چون به عمارت علی‌شاه رسید، اذان شام گفته شد به نماز مشغول گردید من نیز اقتدا کرده در عقب وی به نماز مشغول گشتم. نمازی در کمال خضوع و خشوع ادا نمود، چون فرض و سنن مؤدی گردید تحفه حضرت مولانا را به خدمتش آورده به نیازمندی تمام آنچه فرموده بودند به عرض رساندم. ایشان نیز نیازمندی کرده در جواب فرمودند: که سلام ما به خدمت حضرت مولانا برسانید و بگویید که همانا شما نمی‌خواستید که ما چند روزی در این شهر شما باشیم ما را رسوا می‌سازید، به‌هرحال همت با ما بدارید، بعد از آن دیگر او را ندیدم.^۱

یکی از نکاتی که از ماجرای این داستان دریافت می‌گردد، این است که شمس مغربی دارای بینش و بصیرت ویژه‌ای بوده که قادر بوده مردان خدا را در هرکسوت و لباس و جایگاهی تشخیص بدهد و از مکثات افراد آگاهی یابد، چنان‌که دستیار یک شعبده‌باز (حقه‌باز) را که هیچ‌کس به او چنین گمانی نمی‌برد، در دم می‌شناسد و او را به مرید خود می‌شناساند و به رسم نذر و ادب ارمغانی به نزد او می‌فرستد. طبعاً کسی می‌تواند مردان خدایی را بشناسد که خود نیز یکی از آنان بوده و در حد معرفتی آنان باشد و این خود دلیلی بر بزرگی و مقام معنوی شمس مغربی تواند بود.

کرامات و چگونگی وفات

برای شمس مغربی نیز همانند سایر مشایخ طریقت کراماتی قائل شده‌اند که در جای جای منابع به‌صورت پراکنده ذکر شده است. از جمله این موارد یکی خارق عادت است که به این شرح در *روضات الجنان* آمده است: از حضرت مخدومی اسلامیان ملاذی سلمه الله استماع افتاد که نوبه‌ای حضرت مولانا محمد مغربی قدس سره به مجلسی تشریف ارزانی داشته‌اند. اهل مجلس را از وضع و شریف سرور حضور دست داد (صلوات‌گویان) استقبال نموده اظهار کمال اخلاص و جانپساری کرده و سرها در قدم مبارکش افکنده‌اند الا یکی از علمای رسم که بویی از فقر به مشام جانش نرسیده بوده و بوم شوم حسد در ویرانه جسد کثیفش جای گرفته، چنان‌که اکثر این طبقه را که اهل ظاهرند حسدی به اهل الله که اهل باطنند می‌باشد. و تصور باطل او را بدین داشته که به فرموده: «العلماء ورثة الانبياء» وارث پیغمبر است و از این معنی غافل که اهل الله

وارثان پیغمبرند که علم ایشان بی واسطه درس و مدرس است و تعلیم یافته مکتب ادب: «الرحمن علم القرآنند». آن عالم صورت جاهل صفت از جای خود برنخاسته و شرایط تعظیم و تکریم «التعظیم لامرالله» به جای نیاورده، از آنجا که غیرت جباریست و جلوه صفت قهاری، مظهر این معنی حضرت مولانا گشته فرموده‌اند که چرا تعظیم درویشان و فقرا به جای نمی‌آوری و بر نمی‌خیزی؟ وی از کمال چهل و حماقت بر زبان آورده که بر نمی‌خیزم. مولانا از روی تأثیر و تأثر (مظهر جلال کأن بوده در آن وقت) فرموده‌اند: بر مخیز. چون مجلس به اتمام رسیده آن بخت برگشته هر چند خواسته برخیزد نتوانسته، وی را بر گلیمی انداخته به منزلش رسانده‌اند (در خلال آن حال) به منزل دیگر انتقال نموده.^۱

و اما یکی از غریب‌ترین روایت‌هایی که درباره کرامات شمس مغربی ذکر شده، واقعه فوت اوست که می‌توان گفت اگر گفته حافظ حسین کربلایی صحیح باشد، نوعی از مرگ اختیاری نظیر مرگ برخی از مردان بزرگ حق بوده است. این واقعه در *روضات الجنان* چنین به شرح درآمده است: صورت واقعه هائله فوت حضرت مولانا بر این منوال بوده که چون میرزا ابوبکر ولد میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از سپاه قرایوسف منهزم گشته تبریز را گذاشته به قلعه سلطانیه رفت از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاه جلالت آیین در هم کشیده به عزم انتقام و ستیز متوجه تبریز گشت، گویا به او رسانیده بودند که مردم تبریز فتنه‌انگیز با قرایوسف متفقند و این فتنه‌انگیزی از جانب ایشان است. در این اثنا مکرر ایمان مغلظ یاد کرد: این نوبت که تبریز را در حیطه فرمان خود درآرم بعد از قتل عام خاک آن دیار را مانند گرد و غبار برانگیزانم که نه از تبریز اثر ماند و نه از تبریزیان خبر. مردم تبریز که این خبر شنیدند، از روی اضطراب و اضطراب به خدمت حضرت مولانا شتافتند و صورت حال به موقف عرض آن مخدوم ستوده خصال رساندند و در آن ولا مرض طاعون نیز در تبریز بود، مردم فریاد برآوردند که از یک جانب مرض طاعون و از یک جانب این نوع خصم حرون، حال این جمع شکسته‌بال زیون چه خواهد شد؟ حضرت مولانا متفکر شده، تبریزیان اضطراب تمام می‌نمودند، فرمودند ای عزیزان این کار مشکلی است که واقع شده بی‌تدبیر و تفکر صورتی پیدا نمی‌کند اضطراب نکنید دل به حق بندید و صبر کنید.

بعد از ساعتی سر برآوردند از مراقبه و فرمودند: جانی دادن و جهانی ستاندن آسان نیست. به درگاه الهی بار یافتیم، صورت حال معروض شد، قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد ما خود را قربان ساختیم، فردا ما از این دار فنا رحلت می‌کنیم، نعش ما را به سرخاب می‌برید و در حظیره بابا مزید مدفون می‌سازید، چون از آنجا باز می‌گردید، لشکر میرزا ابابکر منهزم گشته به صد هزار

پیشانی و بی‌سامانی به طریق گدایی به در خانه‌های شما واقع خواهند شد. چون تبریزیان این شنیدند زبان به دعا و ثنای آن مخدوم عظیم‌المثال گشودند و گفتند: ما وجود شریف شما را خواهانیم گو از ما اثر مباحش. حضرت مولانا فرمودند چنین شد. به‌هرحال تبریزیان از خدمت مولانا بیرون آمدند و هرکدام به منزل خود رفتند و امیر قرایوسف (ترکمان) به اتفاق امیر بسطام جاگیر و جمع کثیری از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده در حوالی سردرود تلاقی فریقین روی نمود، از هر دو طرف دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند. نخست از جانب امیر قرایوسف امیر بسطام بر سپاه میرزاآباکر تاخته دو کس از مردم نامی را ناچیز ساخت و پسر عمر بیگ و بیرام بیگ و جلال‌الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزاندند. میرزاآباکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روی به صید آهو و نخجیر آورد، به میدان تاخت و جلال‌الدین دیزک را از پشت زین بر زمین انداخت. لشکر قرایوسف را که پیش آمده بودند منهزم ساخت، هر دو لشکر در هم آمیختند.

ز تبریز تا دامن سردرود روان گشت خون سپاهی چو رود

و میرزاآباکر، پیرک و برادرش یادگار شاه را که از امرای بزرگ قرایوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر پیرک بر سر نیزه نکرد. اما در غیبت او مردم قرایوسف قلب سپاه را که به وجود میرزامیرانشاه پدر میرزاآباکر مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرانشاه زد و او را از اسب درانداخت و جامه و سلاح او را تصرف نموده، سرش از بدن جدا ساخت و میرزاآباکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب پیرک بازگشته از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید، لاجرم عنان به وادی فرد گردانید و آنچه حضرت مولانا محمد مغربی فرموده بودند صورت پیدا کرد و امیر قرایوسف به فتح و ظفر اختصاص یافته، قاتل میرزامیرانشاه را حکم قصاص فرمود و فرمود اگر او را زنده پیش من می‌آوردند رعایت می‌کردم و اشارت کرد تا سر شاهزاده را به بدنش رسانیده به آیین سلاطین در سراپاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس‌الدین غوری استخوان او را به ماوراءالنهر برده در قبه الخضراء کیش مدفون گردانید. و صورت این واقعه در اواخر سنهٔ تسع و ثمانمائه بوده.^۱

ماده تاریخ وفات

مریدش خواجه عبدالرحیم خلوتی ماده تاریخی برای فوت وی سروده که البته عدد آن برابر با سال ۸۱۰ق. است و به گفتهٔ صاحب *روضات الجنان* چون تاریخ خوبی پیدا کرده و این قضیه در

آخر سنه تسع وقوع یافته، تسامحی نموده است. اینک ماده تاریخ:^۱

چون مغربی از مغرب تن رفت به مشرق در جنت فردوس بدیدم که به سیر است
پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش خندان و خرامان شد و فرمود که خیر است
آری او که عمری را در خدمت به خلق طی کرده بود مرگش را نیز در راستای خدمت به مردم
و حفظ جان و مال آنان قرار داد و به وصال معشوق نائل گشت.

آثار و نوشته‌ها

آثار شمس مغربی عبارتند از:

۱. دیوان اشعار: شامل اشعار عربی و فارسی در قالب‌های غزل، ترجیع، رباعی، قطعه و همچنین فهلویات و دوبیتی‌های آذری است که به سال ۱۲۸۷ در بمبئی چاپ سنگی شده و مشحون از مطالب عرفانی است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های معتبر داخلی و خارجی هست. برای اطلاع از مشخصات آن‌ها رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۳۹-۲۵۴۲. قدیمی‌ترین نسخه آن به شماره ۹۴۶۵ - نوشته ۸۹۴ در موزه بریتانیاست. مؤلف *لطایف الخیال* دیوان سه هزار بیتی او را دیده است. عبرت دماوندی غزلیات گویای همین مغربی را به سال ۱۱۹۲ شرح کرده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۳۹۶/۲ نستعلیق خود شارح هست.^۲ آخرین چاپی که از دیوان وی به عمل آمده با تحقیق و بررسی دکتر سیدابوطالب میرعابدینی در سال ۱۳۸۱ خورشیدی بوده که به انضمام رساله جام جهان‌نمای وی توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است. در مورد شمار ابیات دیوان او مولوی محمد مظفر حسین صبا در تذکره روز روشن تعداد آن را پنج‌هزار بیت کمابیش در شمار می‌داند.^۳ همچنین میرزا محمدعلی مدرس در *ریحانة الادب* به یک نسخه خطی از دیوان او اشاره کرده و شماره ابیات آن را در حدود دو هزار و هشتصد بیت برشمرده و از آن جمله دویست و سی و چهار بیت آن را عربی می‌داند و اشاره می‌کند که دیوان مذکور به شماره ۲۵۸ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران (در عهد وی) موجود است.^۴

۲. *نزهة الساسانیة*

۳. *مرآة العارفين یا اسرار فاتحه* (در تفسیر سورة فاتحة الكتاب)

۱. کربلایی، ۱۳۴۴، ص ۷۵.

۲. دولت‌آبادی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۳. حسین صبا، ۱۳۴۳، ص ۷۵۳.

۴. مدرس، ۱۳۴۶، ج ۵، ص ۳۵۴.